بیژن بیرنگ، کارگردان سریال‌های خاطره‌ساز تلویزیون در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

قرار بود مهدی هاشمی و گلاب آدینه در خانه سبز بازی کنند

سیدمهدی فخرنیی
روزنامه‌نگار

یکی از خاطره‌سازترین چهره‌های سینما و به‌خصوص تلویزیون ایران، بیژن بیرنگ است. از «محله بوبو» تا «چاق و لاغر» و از «همسران» و «خانه سبز» تا سریال‌هایی مثل «دنیای شیرین» و «دنیای شیرین دریا» که او تهیه‌کننده‌شان بود. بیژن بیرنگ خالق یک جهان شیرین و بامزایمت و دوستانه برای چند نسل از مخاطبان و تلویزیون ایران است. خیلی هادل‌شان برای بیژن بیرنگ تنگ شده اما او اینکه هنوز سرحال و سرزنده است، مدت‌ها می‌شود که کار جدیدی نساخته. خودش می‌گوید ما دیگر رُند بازار نیستیم و دوره‌مان گذشته است و این را در گفت‌وگویی که با او داشتیم، توضیح هم می‌دهد؛ اما به‌راحتی نمی‌شود با این سخن کنار آمد. شاید ماندگارترین اثر بیژن بیرنگ «خانه سبز» باشد که درعین شاعرانگی، بسیار عام‌پسند هم بود و شیرینی روابط انسانی را به کام هر مخاطبی می‌ریخت. خانه سبز آموزش دوست‌داشتن زندگی بود و روی چیزی تاکید می‌کرد که گمشده این روزهای زندگی ماست؛ یعنی گفت‌وگو. باید با هم حرف بزنیم حتی اگر از هم دلخوریم یا با هم قهر کرده‌ایم. این یک شعار کلیشه‌ای نیست که به‌راحتی از کنارش عبور کنیم و همین حرف ساده امروز در جامعه ما بر زمین مانده و مشکلات فراوانی را ایجاد کرده است. شاید ما فراموش کرده‌ایم که روابط انسانی نسبت به خیلی از مسائل دیگر چقدر ارزشمندتر هستند و خانه سبز خوب و دلنشین بود چون این باور را نمایشی می‌کرد. این مجموعه باعث شهرت بازیگرانی ازجمله رامبد جوان و آنه قفقاسیری شد و یکی از نقاط اوج و لحظه‌های ماندگار در کارنامه هنرپیشه بزرگی مثل خسرو شکیبایی هم شد. شکیبایی که تا پیش از آن با بزرگ‌ترین کارگردان‌های سینمای ایران کارهای مهمی انجام داده بود و بارها توانست بدرخشد، در این سریال تلویزیونی تمام هنرش را به کار گرفت و درخشش کم‌نظیر دیگری داشت. همین که در عصر دیجیتال و فراوان شدن سریال‌هایی که از هر جنس در دسترس مخاطب هستند، هنوز نام خانه سبز زنده است و هنوز هر خبر ناگفته‌ای درباره‌اش کنجکاوی می‌آفریند، یعنی باید دوباره سراغ آن برویم و افسون درون آن را کشف کنیم. پس از همسران و «خانه سبز» موجی از سریال‌های آپارتمانی در تلویزیون ایران به راه افتاد که تعدادی شان سیت‌کام بودند. پرسابخت‌ترین تعدادی از این مجموعه‌ها را ساخت و همسرش اصغر فرهادی نویسنده آکترش بود. البته خود فرهادی هم یکی دو تجربه نه‌چندان موفق در این زمینه داشت. مهران غفوریان کارهایی ساخت که نقطه اوج آن «زیر آسمان شهر» بود. رضا عطاران به‌سختی رفت که او را کم‌کم از آپارتمان خارج کرد و به فضاهایی دیگر رساند. پیمان قاسم‌خانی که یکی از نویسندگان خانه سبز بود هم نویسنده بخش قابل توجهی از این مجموعه‌ها شد که کارگردانی اکثرشان را مهران مدیری برعهده داشت و تعدادی را هم سروش صحت ساخت. قاسم‌خانی دقیقا برخلاف بیژن بیرنگ فضای دیگری را در مجموعه‌هایش خلق می‌کرد؛ دنیایی که محورِیت آن با آدم‌های شیرین و دوست‌داشتنی خلق می‌شد، منتها با آنها هم فضای بین‌اینها حرکت می‌کرد، گاهی از او «شهر فرنگ» درمی‌آمد و گاهی کارهایی که بی‌شباهت به متون قاسم‌خانی نبودند. اما درکل، به‌مرور فضایی که بیشترین طنزش را به جان همدالانه بیرنگ داشت، در تلویزیون ایران غالب شد.

پس از آن کم‌کم نوبت به استثنائاتی مثل مجموعه‌های «پایتخت» یا «نون خ» رسید که از محیط پرتش کلانشهرها فاصله می‌گرفتند و دنبال آن فضای همدلانه، در نقاط روستایی و اصیل ایران می‌گشتند؛ هرچند این مجموعه‌ها هم به‌خصوص بعد از یکی دو سری با بیشتر به دام همان جنس خشن و سوجدوبانه روابط می‌افتادند. این درحالی است که طی سال‌های اخیر برنامه‌های گفت‌وگومحور، البته از نوع عامیانه یا حتی اصطلاحا درجه‌ای سریال‌های داستانی را در تلویزیون ایران بسیار تنگ کرده‌اند. با بیژن بیرنگ گفت‌وگو کرده‌ایم تا قصه شیرین خانه سبز را از او بشنویم و جای خالی چیزی که می‌تواند شمین ما را اندکی آرام‌تر بدهد، دوباره به دلبیاید. او در این گفت‌وگو باز هم نکات جدید ناگفته‌ای از ساخت این پروژه بیان کرد؛ از جمله بازیگرانی که قبل از شکسپایی و مهرابی قرار بود در خانه سبز باشند و تغییراتی که به‌واسطه بازیگران بعدی در متن کار داده شد. بخش دیگری از این گفت‌وگو شرح گلایه‌های بیرنگ از شرایط حال حاضر فیلمسازی و سینما برای دراین است. در این گفت‌وگو هم بیژن بیرنگ دوستی را شرح می‌دهد و از بازاری که نمی‌تواند در آن زندباشد، حرف می‌زند. پروژه‌هایی که یکی پس از دیگری بی‌سرانجام می‌مانند و بیژن بیرنگی که جای خودش را در این میانه‌ایمن نمی‌بیند. حالا او حتی بخش عمده‌ای از مشکلاتش را مربوط به وجود پول کثیف در شبکه نمایش خانگی ایران می‌داند. بیژن بیرنگ، مهدی هاشمی مرحوم مسعود رسام را که مدیر تولید و تهیه‌کننده آکتر کارهایش بود و رفیق بهروز بقایی و سیکوی پرتاب کسانی ازقبیل رضا عطاران، رامبد جوان و خیلی های دیگر در این کارگاه‌ها را از کارنامه ۴۰ ساله‌اش و چیزی که خودش ۳۰ سال بیکاری عنوان می‌کند، یاد کرده است. از تیترهایی که روزنامه‌ها در دهه ۷۰ تهیه کرده‌اند و باعث جدا شدن بیکاری او شدند، از ایرادتی که به مجموعه‌های همسران و خانه سبز گرفته شد و از دوانی که به‌رغم باترین طاهری فضا نسبت به آن دوره‌های قبل، امکان کار کردن را از او بیشتر گرفته است. اصل این گفت‌وگو و بهانه طرح شدنش سریال خانه سبز است؛ خاطره بسیاری از مردم ما و چیزی که برای خردسالان آن دوره با کسانی که هنگام پخش شدنش متولد نشده بودند، نمونه جذاب باشد؛ و البته چیزی که جای خالی نسخه‌های امروزی‌اش را به‌شدت می‌شود احساس کرد.

///

از آنجا که یک کارگردان مولف هستید و بین تمام آثاری که خلق کرده‌اید، نوعی پیوستگی وجود دارد، اجازه بدهید ماجرا از «خانه سبز» را از ابتدای کار شما در سینما و تلویزیون ایران رهگیری کنیم. یعنی وقتی که به ایران برگشتید و کار را آغاز کردید. در اولین فیلم‌فیلم جلیلی «میلاد» نام شما در تیترازِ جزء قسمت «با تشکر» آمده است. شما در آن پروژه چه نقشی داشتید؟

من فیلمنامه‌نویس کار بودم.

عجیب است اما جلوی عنوان نویسنده نام‌های دیگری گذاشته‌اند...

دوست دارند اینطوری اتجاش بدهند؛ فیلمنامه را برمی‌دارند و کمی تغییر می‌دهند و به نام خودشان ثبت می‌کنند.

این اولین فیلم شما در ایران بود؟

خیر، قبل از آن برای گروه کارگردانی شبکه یک کاری ساخته بودیم به نام «فرزندان کار» که خیلی‌ها در آن پروژه بودند؛ خانم‌ها پوران درخشنده و رخشان بنی‌اعتماد و افرادی دیگر. یکی‌شان را هم آقای جلیلی ساخت و اولین کار ما همان بود.

با آقای رسام آشنا بودید یا بعد از کار در تلویزیون چنین شد؟

نه، به‌طور اتفاقی در گروه کودک تلویزیون با هم دوست شدیم. کار اصلی ما در واقع یا «محله بوبو» و «محله بهدشت» شروع شد و بسیار هم موفق بود و شانس آوردیم و کارهای بعدی پشت سر هم موفق از آب درآمدند و بعضی سخنی‌هایی که افراد دیگر می‌کنند تا رشد کنند، برای ما یکسره شد.

یعنی مدیران وقت ناشما نسبت به دیگر همکاران تان سازگارتر بودند؟

از آن جهت برای کار کردن دورانِ سختی بود. محله بوبو یا پخش شد و موفق بود. سری «محله بهدشت» را ساختیم که پنج قسمت آن پخش شد و بعد آن را از روی آتش برداشتند و در ادامه پنج سال ممنوعیت و محرومیت از کار و خانه‌نشینی بود؛ خاطرات قشنگی از آن دوران ندارم.

چرا این اتفاق برای مجموعه افتاد؟

از کار خوش‌شان نیامد! روزنامه کیهان آن زمان نوشت «صدای پای آژانِ غرب» که اینها حرف‌های کمی نبود.

آن روزها ساخته‌ها خیلی روی کار شما تاثیر داشتند؟

رسانه چندانی نبود؛ کیهان بود و اطلاعات.

در همان سال‌های سخت که می‌فرمایید خاطره خوبی ندارید، تعدادی از بهترین کارهایتان را تولید کردید تا اینکه می‌رسیم به سریال «همسران»، به نظر می‌رسد قبل خانه سبز باشد و در دوسری ساخته شده موفق بود اما سری سوم آن تولید نشد که کوبا به دلیل مشکل مالی شما با فردوس کاویانی بود...

بله، فصل سوم همسران بود که به خانه سبز تبدیل شد.

با آقای کاویانی غیر از مسائل مالی هم موردی داشتید؟

به‌هرحال با هم اختلاف داشتیم.

یعنی غیر از مسائل مالی؟

بیشتر مسائل مالی بود.

چطور فصل سوم همسران تبدیل می‌شود به خانه سبز؟

همین طوری به وجود آمد. می‌خواستیم در لوکیشنی که همسران را می‌ساختیم، یک سریال دیگر بسازیم؛ چون فصل سوم قرار نبود دیگر ساخته شود. با مسعود رسام صحبت کردیم و گفتیم باید شکل این خانه را تغییر بدهیم، چون همین طوری که زمین شود در آن یک کاردیگر ساخت. ایشان گفت که سرش می‌کنیم. ما هم آنجا را سیر می‌زند. بروژه‌هایی که یکی پس از دیگری بی‌سرانجام می‌مانند و بیژن بیرنگی که جای خودش را در این میانه‌ایمن نمی‌بیند. حالا او حتی بخش عمده‌ای از مشکلاتش را مربوط به وجود پول کثیف در شبکه نمایش خانگی ایران می‌داند. بیژن بیرنگ، مهدی هاشمی مرحوم مسعود رسام را که مدیر تولید و تهیه‌کننده آکتر کارهایش بود و رفیق بهروز بقایی و سیکوی پرتاب کسانی ازقبیل رضا عطاران، رامبد جوان و خیلی های دیگر در این کارگاه‌ها را از کارنامه ۴۰ ساله‌اش و چیزی که خودش ۳۰ سال بیکاری عنوان می‌کند، یاد کرده است. از تیترهایی که روزنامه‌ها در دهه ۷۰ تهیه کرده‌اند و باعث جدا شدن بیکاری او شدند، از ایرادتی که به مجموعه‌های همسران و خانه سبز گرفته شد و از دوانی که به‌رغم باترین طاهری فضا نسبت به آن دوره‌های قبل، امکان کار کردن را از او بیشتر گرفته است. اصل این گفت‌وگو و بهانه طرح شدنش سریال خانه سبز است؛ خاطره بسیاری از مردم ما و چیزی که برای خردسالان آن دوره با کسانی که هنگام پخش شدنش متولد نشده بودند، نمونه جذاب باشد؛ و البته چیزی که جای خالی نسخه‌های امروزی‌اش را به‌شدت می‌شود احساس کرد.

از تعابیر «یک کارگردان مولف هستید» و بین تمام آثاری که خلق کرده‌اید، نوعی پیوستگی وجود دارد، اجازه بدهید ماجرا از «خانه سبز» را از ابتدای کار شما در سینما و تلویزیون ایران رهگیری کنیم. یعنی وقتی که به ایران برگشتید و کار را آغاز کردید. در اولین فیلم‌فیلم جلیلی «میلاد» نام شما در تیترازِ جزء قسمت «با تشکر» آمده است. شما در آن پروژه چه نقشی داشتید؟

من فیلمنامه‌نویس کار بودم.

> حقیقت این است که حتی اول قرار نبود آقای شکیبایی در این مجموعه بازی کند، بلکه قرار بود آقای مهدی هاشمی این نقش را بازی کنند و نقش مقابل هم همسرشان خانم گلاب آدینه باشد، منتها با آنها هم به توافق نرسیدیم و شانس آوردیم که آقای شکیبایی کار را قبول کرد

فکر نکنید که برایش نقشه کشیده شده بود. خیلی از همین اتفاقات هستند که ما جراهایی می‌سازند.

ظاهرا قرار بود «عشق تعطیل نیست» ادامه‌ای بر خانه سبز باشد ولی چنانکه مشخص است، تعامل بازیگرها با شما در آن سریال خوب نبود.

افتضاح بودند؛ تهیه‌کننده یا همان سرمایه‌گذار که پول نداشت. آقای گلزار هم که برای خودش سوپراستاری بود و زیر بلیت هیچ کس نمی‌رفت. پنج قسمت کار کردیم و بعد من از آن رانحلیل کردم و گفتم با این گروه نمی‌شود کار ساخت. گلزار به بازی دادیت کرد و تعطیل کردیم تا کار را با یک گروه دیگر انجام بدهید که دیگر نشد.

برگردیم به خوب خانه سبز؛ شما فکر می‌کنید این سریال چه چیزی داشت که نسبت به مجموعه‌های دیگر تلویزیون بیشتر دیده شد؟

کاری دلی بود و حرف‌هایی که از دل برمی‌آید، بر دل هم می‌نشیند. غیر از این جهان‌بینی خاصی در آن مجموعه وجود داشت که تا قبل از آن سابقه نداشت و هنوز هم در کارهای دیگر وجود ندارد.

شما غیر از خانه سبز در کارهای دیگرتان هم روی گفت‌وگو بین آدم‌ها تاکید زیادی دارید. منتلادر جایی که سریمی گفتید حتی اگر با هم قهر هستیم، باید با هم حرف بزنیم...

اینها به طور اتفاقی در حین کار به وجود آمد.

یعنی یک جهان‌بینی پشت آن نبود؟

چیزهایی هم هست که به مغز بیرنگ می‌رسد دیگر! در هر حال بیرنگ هم یک جهان‌بینی خاص دارد و دنیا را به شکل خاصی تعریف می‌کند. این است که هرچه بسازم، باز دنیای کار را همان‌جور تعریف می‌کنم. جهان‌بینی من بر مبنای مثبت‌اندیشی و امید داشتن به مردم است.

یعنی چون این جهان‌بینی را دارید، از محاسبات تکنیکی هم بی‌نیاز می‌شوید؟

در این کار مهم‌تر از همه چیز تحقیق کردن است باید در مورد موضوعی که می‌خواهیم صحبت کنیم، اشراف داشته باشیم. درکنار اینها یکسری ویژگی‌هایی هم هست که از دل‌ها و حقیقت صحبت می‌کردیم نه واقعیت ولی وقتی آقای شکیبایی آنها را بازی می‌کرد، دیالوگ‌ها از پیچیدگی خارج و به آنها شعور اضافه می‌شد؛ جوری می‌شد که مخاطب درک می‌کرد و می‌فهمید. به این ترتیب دیالوگ‌ها هر چقدر هم عمیق بود، برای مردم قابل درک و فهم می‌شد. این خصلت آقای شکیبایی بود.

جای خالی خانه سبز را در آثار امروزمان حس می‌کنیم؟ چرا دیگر کارهایی به آن سبک و با آن جهان‌بینی نداریم؟ چرا دیگر مثل سابق فعالیت ندارید؟

به‌هرحال دوره ما هم گذشته است. آن حرف‌ها شاید حرف مردم باشد و احتیاج داشته باشند که بشنوند، اما عده‌ای هم هستند که دل‌شان نمی‌خواهد گوش بدهند، مثلا همیشه کارهای ما برای زن رُند قابل بود و در آنجا زن‌های ما آدم‌های ناشعوری بودند اما امروز دوست ندارند که مازن‌ها را با شعور نشان دهیم؛ نمونه‌اش هم کارهایی که امروز می‌بینید در آنها اکثرزن‌ها باید به دعوا بیشتر هستند تا شعور ندارند و خاله‌زنک هستند. دیگر بین‌شان مثلا دیرپا زیبا نمی‌کنید؛ دختری ۱۵ ساله که می‌تواند یک دم زیبا چرخاند یا عاطفه خانه سبز یا مهین همسران که می‌تواند با مردشان دیالوگ برقرار کنند. اریک جایی به بعد اینها چرخ نلقی و از این صحبت شد که شمارن‌ها را پرو می‌کنید. طنزها جامعه‌ی تو سری خور را بیشتر دوست داشت. این را به‌ما گفتند که شما در دوره‌ای زن‌ها با چوان‌ها را پرو کردید. بچه‌ها بیش شد که اینها هرکدام‌شان جرم نلقی می‌شوند. زمانی اینها خوب بودند و ما داشتیم کارمان را می‌کردیم اما الان دیگر نمی‌شود چنین شخصیت‌هایی را خلق کرد. البته منظورم مهین امروزی است نه مهین ۲۰ سال پیش. اینها چاق تناسخ دارند و این همان جهان‌بینی است که صحبت کردیم.

یعنی از شما برای کار دعوت هم نشده است؟

همین بحث‌ها بین من‌ایی که کم‌کم، با هم‌ایی مواجهت آمد و اما می‌کنند بعد جلسه‌ی گذارند و می‌گویند می‌خواهیم این کوتهسریال بسازیم و در آن این طور حرف بزنیم، به‌هرحال دیگر خبری نشد. معلوم است به نتیجه نرسیدند که به بیرنگ نمی‌شود این طوری کار کرد. بایا لُک‌دراز، هم چزمه‌ی کارها بود که کار مورد استقبال شان واقع شد. ما را خواستند، جلسه گذاشتند، ولی در عمل پروژه را نه نیفتاد. حتی می‌کنند، به تو احترام می‌گذارند، با تو حرف می‌زنند و می‌گویند که احتیاج داریم اتفاق شما کار شد. ولی در عمل هیچ کاری راه نیفتاد. یکی دیگر برای ما عادت شده است که هیچ کاری راه نیفتد. می‌دانم که در آینده به‌هر جلسه‌ای که می‌روم، از لابه‌لای حرف‌هایی هم‌ایی من آن‌ایی نیستم که آنها دنبال‌اش می‌گردند.

به‌دلیل همان مباحثی که منتلا در مورد زن و جوانان مطرح کردید؟

بله، اینها مباحث کمی نیست. وقتی شما فردی را نشان بدهید که توانایی دارد و می‌تواند مشکلات خودش را حل کند، اعتماد به‌نفس داشته باشد و مشکلات جامعه را حل کند، این جوان یا نوجوان از نظر خیلی از سیستم‌ها خطرناک جلوه می‌کند، چون می‌تواند تغییراتی به‌وجود آورد.

در دوره‌های قبل هم که کار می‌کردید مشکلاتی وجود داشت که به بعضی از آنها اشاره کردید اما بهترین سریال‌هایتان را در همان شرایط ساختید. فکر می‌کنید وجود این مسائل دلیل کافی برای گوشه‌نشینی شما و کار نکردن شما در دوره‌های اخیر توجیه می‌کند؟

گاهی شرایطی پیش می‌آید که کارهایی در آن باید ساخته شوند و وقتی از شرایط دیگر نیست. طبیعتا کار جلسی کارها هم ساخته نمی‌شوند. الان مساله این است که امثال من رُند بازار نیستیم. رُند بازار همین کارهایی است که شما می‌بینید در تلویزیون و سینمای خانگی ساخته می‌شوند. مارُند بازار نیستیم، مگر اینکه دوباره شرایط تغییر کند. وقتی یک چیزی چنین باشد، خوب آن را می‌خرند، مثلا در دوره‌ای پیکان این طور بود اما یک ماشینی اگر رُند بازار نباشد، فقط باید علاقه‌مندش پیدا شود تا آن را بخرد.

خصوصیت آنها که رُند بازار هستند، دقیقا چیست؟

همه چیز را گوش می‌کنند، به هر قصه‌ای تن می‌دهند و اگر لازم باشد، دزدی را هم توجیه می‌کنند و هزار کار دیگر. ما چنین آدم‌هایی نیستیم، مثلا لازیکی می‌خواهند سریالی بسازند و در آن نشان بدهد که اگر در این مملکت دزدنمانی، کلاهت پس معرکه است، دزد رافهم‌ران می‌کنند و قبح دزدی را می‌ریزند که عده‌ای بتوانند بدزدند و کاری کنند که ناگهان ۳ سه‌هزار میلیارد تبدیل به یک عدد بشود. مثل الان که کورونایک عدد شده است و می‌گویند امروز ۶۰۰،۵۰۰ یا ۷۰۰ نفر مردند. نمی‌گویند ۶۰۰ یا ۷۰۰ خانواده عزادار شدند، فقط می‌گویند ۶۰۰ نفر مردند و کم کم‌هی بینیم که این برای مردم عادی می‌شود؛ در مسائل اجتماعی هم این طوری است. به‌هرحال عدم مدیریت، نبود دانش و آگاهی که عده‌ای مقصر آن هستند باید جوری توجیه شود. عده‌ای هم بلدند این کار را کنند، من بلد نیستم چون چیزی که به آن اعتقاد نداشته باشم نمی‌گویم. من دغدغه‌ام نیازهایی است که حس می‌کنم جامعه من دارد و همین دغدغه‌مندی‌ها باعث می‌شود سریالی مثل خانه سبز بعد از ۲۰ تا ۲۵ سال همچنان برای مردم تازه باشد، به‌خاطر اینکه هنوز حرف‌هایشان تازه هستند. من و آقای رسام هم اینطوری فکر می‌کنیم اما الان دوره ما گذشته است و آدم‌های دیگر راحتتر کار می‌کنند.

یعنی شما نمی‌توانید به گونه‌ای با این فضا تعامل داشته باشید که لااقل کار خودتان را بسازید؟

به یک نفر گفته‌اند برو کلاه بیاور، رفت برای خودشیرینی سر طرف را بزند. الان چنین آدم‌هایی می‌توانند کار کنند. بعد هم اسیاسپاوجاه کسانی هستند؟ همان‌هایی که پول‌های کثیف دستشان است. درنتیجه سفارش‌هایی که می‌دهند، سفارش‌هایی است که توجیه کار خودشان باشد. این همان جهان‌بینی است که به‌ما نمی‌خورد؛ یک فیلم را ساختن اینقدر ارزش ندارد که آدم بخواهد برایش سیام ارسفید کند. واقعیت این است که اینها مملکت‌شان را دوست ندارند، بلکه خواسته‌های خودشان را دوست دارند. این اواخر کم‌کم کار را دیدید که در جهت بهبود حال مردم باشد؟ من وظیم را خیلی دوست دارم. اصلا فکر اینکه یک وقت کسی کاری کم کند که هیچ‌ولم‌ه‌ام اشتباه برداشت کند و تصمیمی بگیرد که بدمباشد، برایم ترسناک است. وقتی می‌گویم عاشق مردم‌مان هستم، عشق عین‌ا غیر از مسئولیت که چیزی نیست.

خیلی از کسانی که بالین نوع بیل‌ها کار کرده‌اند، می‌گویند از منابع مالی اسپاسرها اطلاع نداشته‌اند.

نه، نشد دیگر. چون تلویزیون رایش را با نه مفروخت و اجازه نمی‌دهد کارهایش سیمایی شوند، حتی کاله قرمزی را هم که به آقای طهماسب داده بودند، از ایشان پس گرفتند و الان آنها هم نمی‌توانند کاله دوزند.

ظاهرا شبکه نمایش خانگی هم نتوانست برای شما آنترناتیوی باشد که اگر با تلویزیون نتوانستید کار کنید، در آنجا مشغول شوید.

یک بار تلاش کردیم در شبکه نمایش خانگی کار کنیم که همان سریال «عشق تعطیل نیست» بود و به‌جایی نرسید. «شام ایرانی» راهم کار کردم که از من گرفتند و با خودشان گفتند بروند، با کسی کار کنند که بیشتر پول گیرشان بیاید؛ چون من از آن کار ۲۵ درصد سهم داشتم، آنها هم گفتند چرا این درصد را به بیرنگ بدهیم؟ به یک نفر به عنوان کارگردان دستمزد می‌دهیم و او برای ما می‌سازد، تازه بیرنگ هر حرفی را نمی‌زند و حاضر به کار می‌کند و ما آدم‌هایی را در دوره‌های قبل هم که کار می‌کردید مشکلاتی وجود داشت که به بعضی از آنها اشاره کردید اما بهترین سریال‌هایتان را در همان شرایط ساختید. فکر می‌کنید وجود این مسائل دلیل کافی برای گوشه‌نشینی شما و کار نکردن شما در دوره‌های اخیر توجیه می‌کند؟

گاهی شرایطی پیش می‌آید که کارهایی در آن باید ساخته شوند و وقتی از شرایط دیگر نیست. طبیعتا کار جلسی کارها هم ساخته نمی‌شوند. الان مساله این است که امثال من رُند بازار نیستیم. رُند بازار همین کارهایی است که شما می‌بینید در تلویزیون و سینمای

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

بررسی ساختاری فضا و شخصیت‌پردازی سریال خانه سبز و جایگاه آن در فرهنگ اجتماعی و شهری دهه هفتاد ایران

شجره‌نامه خانه سبز

میلاد جلیل‌زاده
روزنامه‌نگار

یکی از مناقشه‌برانگیزترین مباحث در علم جامعه‌شناسی، طبقه متوسط شهری یا اصطلاحا طبقه متوسط مدرن است؛ چون به راحتی از طبقات دیگر اجتماع قابل تفکیک نیست. برای آسان کردن موضوع و توضیح این مورد پیچیده، از یک ترم جامعه‌شناختی یا عنوان عادت‌واره‌های فرهنگی استفاده می‌کنند. به‌عبارتی طبقه متوسط شهری را می‌شود با عادت‌واره‌های فرهنگی مخصوص به خودش شناخت تا در دام طبقه‌بندی‌های صرفا اقتصادی نیفتیم. دقیقا معلوم نیست در ایران تاریخ تولد طبقه متوسط شهری مدرن، چه روزی بوده و این قطعا به سال‌های دور برمی‌گردد اما جلوه‌گری آن به شکلی که امروز می‌شناسیم، از دهه ۷۰ شمسی آغاز شد. سریال‌های بیژن بیرنگ، خصوصا دو مجموعه همسران و خانه سبز مربوط به همین دوران هستند؛ مجموعه‌هایی باشناط و پر از مهر و دوستی و امید و تفاهم. به‌مرور اما روند مجموعه‌سازی تلویزیون درباره طبقه متوسط و به‌طور خاص سریال‌های طنز آپارتمانی، درنمایه و فضای دیگری پیدا کرد. فضاسازی‌ها پر شد از دورویی، زیرآب‌زنی و در یک کلام ارجحیت دادن مودیانه نفع شخصی بر هر چیز دیگر. آپاطبقه متوسط تغییر کرده و این سریال‌ها چیزی نیستند جز آینه‌ای که در برابر جامعه قرار می‌گیرد؟ این عموما توجیهی است که از طرف سازندگان یا مدافعان مخرب‌ترین کالاهای فرهنگی عنوان می‌شود؛ چه اینکه این مجموعه‌ها حتی این فضای مسموم سودجو را نقد هم نمی‌کنند، بلکه به عنوان چیزی نامنک یا هنجار جدیدی که باید پذیرفت، نمایش می‌دهند. جامعه ما امروز از این فضای مسموم هم خسته شده اما تلویزیون کالای جدیدی ندارد که جایگزین کند یا به‌عبارتی تصمیم ندارد سراغ همان کالاهای قدیمی برود و در فضای خانه سبز یا همسران مجموعه بسازد. مدتی هم با تاک‌شوهای زرد و مسابقات تلویزیونی توانستند آنتن را پر کنند اما این تب هم به زودی سرد شد. مجموعه‌های همسران و خانه سبز شخصیت منفی نداشتند، شخصیت‌ها خط‌ایی که روند اینها به کلی بدذات و منفی نبودند، درحالی که سیت کام‌های آپارتمانی جدید، تقریبا به جز یک کاراکتر استثنا که همیشه توسری خور و بازنده هم هست، شخصیت مثبت ندارند و کلیشه کلی‌شان این است که هرچه بدجنس‌تر، موفق‌تر و باشانس‌تر. شاید تعدادی از مخاطبان ایرانی که در اوایل دهه هفتاد متولد شده بودند با سن بسیار پایینی داشتند، مجموعه‌هایی مثل خانه سبز و همسران را به یاد نمی‌آورند و چیزی که از جامعه ایرانی در فضاهای نمایشی آن دیده‌اند، صرفا همین بدجنس‌سازی کسدی‌های تلویزیون و سینما از یک طرف و پوچی و یأس ناتمام آثار روشنفکری از طرف دیگر باشد. آنها ممکن است چاره‌ای نداشته باشند جز اینکه یک زندگی اجتماعی باشناط را در سریال‌های ترکی یا کره‌ای جست‌وجو کنند که البته آنها هم همچنان با ما هم‌آهنگ نیست. خانه سبز نقطه اوج سریال‌های مثبت‌اندیشانه تلویزیون بود که در مقام توصیف جامعه باقی نماند و لابه‌های تجویزی هم داشت و البته نیروهایی قابل توجهی برای ذهن مخاطبانش به ارمغان می‌آورد. خانه سبز از لحاظ درام‌اتیک هم قوی بود و سلیقه هنری مخاطبان را بالا می‌برد. در اینجا تکاهی انداخته‌ایم به شجره‌نامه این درخت. خانه سبز خانه‌ای است که یک جوهرایی به درخت تشبیه شده و ساختار آپارتمانی آن نه تمثیلی برای طبقاتی شدن جامعه یا دورشدن افراد از هم، بلکه تمثیلی از درخت و ارتباط شاخه‌ها و ساقه‌ها را رپشه است.

جد بزرگ و ریشه‌های سنتی خانواده

جد بزرگ خانواده صباحی، یک نقاشی در دیوار است که جان می‌گیرد و با فرزندانش صحبت می‌کند. البته تنها اولاد ذکور خانواده، توانایی مشاهده او را دارند. این شخصیت را رامبد جوان بازی می‌کرد که همزمان بازیگر نقش فرید، معروف به فرید جینگلبرد هم بود و به عبارتی با این شیوه به شباهت میان جد بزرگ و جوان‌ترین عضو خانواده صباحی اشاره می‌شد. مکالمات دوبه‌دوی جد بزرگ با رضا که خسرو شکیبایی بازی‌اش می‌کرد، بخش‌های شیرین و خاطره‌انگیزی از سریال خانه سبز را تشکیل می‌دادند و به‌علاوه، این بخش‌ها معنای نمادین خاصی هم دال بر ارتباط جامعه امروز با ریشه‌های سنتی‌اش داشت.

پدربزرگی مهربان؛ بدون کلیشه‌های مردسالارانه

داریوش اسدزاده، مرد مسن‌ساله سینمای ایران که در سوم شهریور ۹۸ از دنیا رفت، در مجموعه خانه سبز نقش آقاجون یا همان فرزند جد بزرگ را بازی می‌کرد. مردی متین و خوش‌مشرب و نوه‌دوست که تا آخر مجموعه، نام کوچک او معلوم نشد و به رسم ادب ایرانی، با نام «آقاجون صدایش می‌کردند. در شخصیت آقاجون خبری از کلیشه‌های مردسالارانه ایرانی که بسیاری از فیلم‌ها و سریال‌ها آن را نقد می‌کردند و بسیاری دیگر به عنوان عنصری از جذبه نمایش می‌دانند، نبود. او به‌واقع در رفتارش نشان می‌داد که بزرگتر از بقیه است اما با همه رفاقت داشت.

مادربزرگ کلاسیک ایرانی

حمیده خبرآبادی تا وقتی زنده بود، به‌عنوان یک مادر یا مادربزرگ کلاسیک ایرانی در تعداد قابل توجهی از فیلم‌های سینمایی یا سریال‌های تلویزیون بازی کرد. طریقه‌ای که او چادر اندرونی یا همان چادر نمازی را سر می‌کرد و دور کمر می‌بست، یا تکیه کلام‌های همیشگی‌اش، تعجب و نگرانی‌هایش و خلاصه تمام چیزهایی که داشت، هرچقدر هم در مجموعه‌های مختلف تکرار می‌شد، اما تکراری نمی‌شد. او در خانه سبز نقش خانم‌جون یعنی مادربزرگ خانواده را بازی می‌کرد و به شکل طبیعی، این بار هم تمام آن ویژگی‌های همیشگی، با فضای این مجموعه همخوان بودند.

قلب سریال خانه سبز

قلب سریال خانه سبز رضا صباحی بود که خسرو شکیبایی آن را بازی می‌کرد و راوی داستان هم بود. رضا همسرش هم همین شغل را دارد. او بدون اینکه در داستان به عنوان شاعر معرفی شود، شخصیتی شاعرمسلک داشت و مردی خانواده‌دوست و باعاطفه بود. حتی اینکه نام همسرش عاطفه بود، به این باعاطفه بودن کنایه می‌زد. رضا با اینکه راوی داستان است، عقل کل یا شخصیتی خالی از اشتباهات نیست اما ذات پاک و باطنی نیکو دارد. بازی خسرو شکیبایی توانسته بود در مجموعه خانه سبز تقریبن تمام دیالوگ‌های شاعرانه را روان و قابل فهم به نظر برساند.

مستقل اما همراه و یاور و همدمد

عاطفه صدر، وکیل دادگستری و همسر رضا صباحی، شخصیت مقابل خسرو شکیبایی است که مهرانه مهین‌ترابی آن را بازی می‌کرد. مهین‌ترابی در مجموعه همسران هم مقابل فردوس کاویانی قرار گرفت و در نقش مهین، یک شخصیت زن امروزی که تلویزیون‌بازی کرد. تلویزیون‌بازی کرد. طریقه‌ای که او چادر اندرونی یا همان چادر نمازی را سر می‌کرد و دور کمر می‌بست، یا تکیه کلام‌های همیشگی‌اش، تعجب و نگرانی‌هایش و خلاصه تمام چیزهایی که داشت، هرچقدر هم در مجموعه‌های مختلف تکرار می‌شد، اما تکراری نمی‌شد. او در خانه سبز نقش خانم‌جون یعنی مادربزرگ خانواده را بازی می‌کرد و به شکل طبیعی، این بار هم تمام آن ویژگی‌های همیشگی، با فضای این مجموعه همخوان بودند.

فرید جینگلبرد؛ شور جوانی

یک مجموعه گمنام به نام «صرفه‌جویی آب» و پس از آن مجموعه طنز «نوروز ۷۴» و سریال «فروشگاه» بازی‌های رامبد جوان تا قبل از خانه سبز بودند؛ اما شاید بیشتر از اینها بازی بسیار کوتاهش در سریال همسران به چشم آمد؛ جایی که در نقش یک کفاش خیابانی، با سوت دهان، موزیک فیلم «از کرخه تا رایین» ابراهیم حاتمی کیا